

مخالفت یکپارچه روحانیان نسبت به انتقال جنازه رضاخان به قم

سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

صدمین سال کودتای سیاه اسفند ۱۲۹۹ فرصتی است برای بازخوانی صفحات عبرت آموز از تاریخ معاصر ایران. دورانی که دست غاصب استعمارگران، از آستین ظلم و نیرنگ بیرون آمد و یک قزاق بی سواد را از نگهبانی اصطبل اجنبی بر تخت پادشاهی مطلقه ایران نشاند. پادشاهی که عاقبتش نیز همچون دوران سلطه مطلقه اش، سراسر سیاهی و تباهی بود. یکی از ابعاد قابل توجه در بازخوانی تاریخ کودتای ننگین ۱۲۹۹، بررسی سرگذشت رضاخان پهلوی است. آنگاه که به اشارت دست اجنبی، نه تنها ملت مظلوم ایران را در مقابل هجوم اشغالگران، بی پناه رها کرد، بلکه بدون هیچ گونه مقاومتی، تاج و تخت پادشاهی را نیز فرو گذارد و فرار کرد! فرار ذلیلانه رضاخان از ایران، با سکونت و مرگ در منطقه ای دورافتاده همراه شد که مزید ذلت بود. ننگ بارتر آن که پیکر مرده پادشاه پهلوی نیز وارد ایران نشد و در خاک بیگانه، آن هم در یک کشور عربی (!) که تحت حاکمیت یک دیکتاتور بدنام بود، به خاک سپرده شد.



رضاخان تا بدان پایه در نزد ملت ایران منفور بود که به رغم سلطنت مطلقه فرزندش بر ایران، تا سال‌ها بعد امکان انتقال جنازه او به ایران وجود نداشت و بالاخره در اردیبهشت ۱۳۲۹ و بعد از گذشت حدود سی سال از کودتای ننگین اسفند ۱۲۹۹، جنازه او وارد ایران شد. با وجود تمهیدات فراوان رژیم پهلوی، مراسم انتقال جنازه رضاخان به ایران، هرگز مورد اقبال مردم قرار نگرفت و یک رسوایی تاریخی برای پهلوی‌ها به بار آورد. بایکوت و تحریم تشییع جنازه رضاخان توسط روحانیان، خصوصاً در حوزه علمیه قم، ضربه مهلک دیگری بر اعتبار اجتماعی رژیم محسوب می‌شد و بر آنان به شدت گران آمد.

رضاخان در ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ در اثر سکتة مرد. در آن زمان از یک سو او در داخل ایران چهره‌ای به شدت منفور بود و به دلیل جوشیدگی ضد رضاخانی، زمینه مردمی برای ورود جنازه‌اش به ایران فراهم نبود^۱ و از طرف دیگر، اربابان سابق او (انگلیسی‌ها) با انتقال جنازه وی به ایران مخالف بودند!^۲ بعد از استقرار نسبی پهلوی دوم، او احساس کرد زمینه برای انتقال جنازه فراهم شده لذا گرچه یک بار با آن مخالفت صورت گرفت اما ابتدا در سال ۱۳۲۸ برای رضاخان عنوان «کبیر» را در مجلس تصویب کردند^۳ و سرانجام جنازه او در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۹ وارد اهواز شد، روز شنبه ۱۶ اردیبهشت جنازه رضاخان به قم وارد شد و سرانجام صبح ۱۷ اردیبهشت^۴ به تهران رسید^۵ و در شهری دفن شد.^۶

۱. عبدالله شهبازی (به کوشش)، ظهور و سقوط پهلوی، خاطرات/ارتشبد سابق حسین فردوست، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، علم/ایران، ۱۳۶۶، ج ۸، ص ۵۲۳؛ محمود طلوعی، پدر و پسر؛ ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، تهران، علم، ۱۳۹۲، ص ۴۶۹.

۳. لوح فشرده «مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی»، دوره پانزدهم، جلسه ۱۷۶، ۱۳۲۸/۳/۳۱؛ عبدالله شهبازی (به کوشش)، همان، ص ۱۱۴.

۴. برخی منابع تاریخی، انتقال جنازه به ایران را به اشتباه، ۱۷ اردیبهشت و برخی مانند مرحوم دوانی، ۱۹ اردیبهشت نقل کرده‌اند. رک: علی دوانی، نقد عمر؛ زندگی و خاطرات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۸۴. در برخی منابع تاریخی شفاهی، سال انتقال جنازه نیز به اشتباه نقل شده است. به عنوان نمونه رک: مهدی حسینی، خاطرات محمد مهدی عبدخدایی (مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۵۰.

جزئیات مربوط به انتقال جنازه رضاخان به ایران در برخی منابع متقدم آمده است. از آن جمله رک: گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، فهرست روز به روز وقایع سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی ایران از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۳۰ اسفند ۱۳۵۵، بی‌جا، سهیل، بی‌تا، ص ۵۱۵-۵۱۴.

این در حالی است که بر اساس گزارشات رسمی و تطبیق تاریخی نگارنده، ظاهراً تاریخ ۱۶ اردیبهشت درست است. ۵. یادبود اجتماع سران ایلات عشایر تهران هنگام تشییع جنازه شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر، تهران، انتشارات اداره تعلیمات ایلات و عشایر، وزارت فرهنگ، مردادماه ۱۳۲۹، ص ۱۱.

۶. در برخی منابع ابهاماتی نسبت به دفن جنازه رضاخان در شهری، وارد شده است. به عنوان نمونه محمود طلوعی به نقل از کتاب/اندیشه‌های یک پادشاه مدعی است اساساً جنازه رضاشاه نه در شهری، بلکه در مشهد مدفون شده است: «مراسم انتقال و تشییع رسمی جنازه در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۲۹ انجام پذیرفت و چنین تصور می‌شد جنازه در مقبره‌ای که برای او بنا شده بود دفن شده است ولی شاه در سال ۱۹۷۵ در مصاحبه با کارانجیا روزنامه نگار هندی گفت که جنازه پدرش به واسطه اعتقاد و ایمان او به امام هشتم شیعیان در جوار حرم حضرت رضا علیه السلام دفن شده است! کتاب کارانجیا تحت عنوان اندیشه‌های یک پادشاه که مجموعه‌ای از مصاحبه‌های او با شاه است، در سال ۱۹۷۷ با کمک دربار یا وزارت اطلاعات آن زمان در لندن چاپ شد و این مطلب به طور صریح در پایان فصل دوم آن که به رضاشاه اختصاص یافته است، تکرار گردید.» رک: محمود طلوعی، همان، ص ۴۶۹.

برخی مانند آیت‌الله پسندیده نیز بر این باورند که جنازه رضاخان، در کوران حوادث انقلاب اسلامی، و پیش از پیروزی، توسط دربار به خارج منتقل شده است. البته بعید نیست این مطلب در دست‌نوشته آقای خلخالی خطاب به مکی که چنین ادعایی را مطرح کرده، ریشه داشته باشد. رک: خاطرات آیت‌الله پسندیده، گفته‌ها و نوشته‌ها، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ص ۱۸۴.

ورود جنازه رضاخان به ایران با عدم اقبال مردم همراه بود و خصوصاً در قم، با برخورد سلبی و تحریم یکپارچه طبقات مختلف روحانیت مواجه گردید؛ به طوری که هیچ کدام از مراجع تقلید طراز اول قم، آیات بروجردی،^۱ حجت صدر و خوانساری، حاضر به حضور در مراسم تشییع و اقامه نماز میت نشدند.^۲ مضاف بر آن، بنا به دستور آیت الله بروجردی حوزه علمیه قم دو روز تعطیل شد و به توصیه خصوصی ایشان، اهل علم از حضور در مسیر عبور جنازه منع شدند.^۳



تصویری از تشییع جنازه سوت و کور رضاخان در حرم حضرت معصومه (س)

گذشته از عدم حضور در تشییع جنازه، با فعالیت گسترده اعضای فدائیان اسلام^۴ و واکنش منفی یکپارچه عموم حوزویان، طلاب از شرکت در مجالس ختم رضاخان امتناع ورزیدند.^۵ برخلاف میل و تلاش درباریان، هیچ یک از این مراسم‌ها در محدوده حرم و فیضیه برگزار نگردید و هیچ یک از وعاظ مشهور قم، از جمعه برقی، حاضر به سخن گفتن در مجلس ختم رضاخان در قم نشد و در نهایت سید علی اکبر خوئی «طلبه‌ای نامتعاذل و بی‌سواد» به عنوان

۱. علی اکبر عالمیان، رایت دین: بررسی اندیشه و رفتار سیاسی آیت الله العظمی بروجردی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۴۲۷.

۲. رحیم نیکبخت، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی و فدائیان اسلام (نواب صفوی، زندگینامه و ویژگی‌ها، شکل‌گیری فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران و اسناد)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۵۸؛ مهدی قیصری، رهبری به نام نواب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴-۱۰۳؛ مهدی حسینی، همان، ص ۵۲-۵۱.

۳. علی دوانی، مفاخر اسلام (معاصران)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ج ۱۳، ص ۵۱۶.

۴. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، مصاحبه: سید حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۴-۲۳؛ عبدالرحمان حسینی، فدائیان اسلام در کلام یاران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰.

۵. روح الله بهرامی، فدائیان اسلام؛ اسنادی از مبارزات جمعیت فدائیان اسلام ۱۳۳۹-۱۳۲۶ هـ، تهران، معاونت ارتباطات و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور - مرکز پژوهش، سنجش و اسناد/خانه کتاب، ۱۳۹۱، ص ۱۶.



سخنگو دعوت شد که سخنرانی وی نیز توسط شیخ عبدالله مبلغی آبادانی و دوستانش به هم خورد.^۱ در تهران نیز به مانند قم، هیچ یک از علما و شخصیت‌های موجه روحانیت در مراسم تشییع و تدفین رضاخان شرکت نکردند.^۲

پرداختن به این موضوع از آن جهت حائز اهمیت ویژه است که همواره ادبار یا اقبال اجتماعی نسبت به یک شخصیت سیاسی یا رهبر مذهبی در خلال مراسمات مربوط به درگذشت او قابل ارزیابی است و می‌توان آن را به عنوان یکی از ملاک‌های کشف میزان محبوبیت یا منفوریت افراد تلقی کرد. چه اینکه حضور یا عدم حضور در مراسم تشییع جنازه یا بزرگداشت یک شخصیت سیاسی، تنها وابسته به اراده آزاد مردم است و در این یک فقره، اجبار عموم مردم به حضور، تقریباً محال است.

امام خمینی (ره) از جمله کسانی است که به این امر توجه ویژه دارد و در ابتدای مبارزات، در مقام احتجاج با رژیم شاه، حضور گسترده مردم در تشییع جنازه مرحوم آیت‌الله بروجردی را با تشییع جنازه بی‌فروغ و سوت و کور رضاخان مقایسه کرده و با تکیه بر این واقعیت تاریخی غیرقابل کتمان، ظرفیت اجتماعی روحانیت شیعه را به رخ می‌کشد و چنین می‌فرماید:

... دو قضیه را همه دیدیم؛ یک قضیه فوت آیت‌الله بروجردی، که دیدند. از آنها هم فوت واقع می‌شود، از ما هم فوت شد. می‌گویند آخوند چیزی نیست
 چطور آخوند چیزی نیست؟ می‌گوید: من با آخوند کار ندارم.^۳ آخوند با تو کار دارد...^۴

۱. علی دوانی، *مفاخر اسلام*، همان، ص ۵۱۷-۵۱۵.

۲. عبدالرحمان حسینی فر، همان، ص ۹۹-۱۰۰.

۳. از اظهارات شاه.

۴. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۱۲۱.

امام در بخش دیگری از همین سخنرانی (به مناسبت آغاز دروس حوزه علمیه قم پس از ختم غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۴۱/۴ رجب ۱۳۸۲)، ضمن اشاره به حمایت‌های مردمی از قیام دوماهه روحانیت علیه تصویبنامه، راز جلب قلوب مردم را التفات به مسائل اسلامی برمی‌شمارد و چنین می‌فرماید:

«از ری نوشتند ما پنج هزار نفر با کفن آماده‌ایم؛ از جاپلق نوشتند ما صد هزار نفریم، مہیای دستور شماییم؛ از لرستان نوشتند طایفه‌هایی با کفن حاضریم. مردم بیدارند؛ یک مملکت بیدار، عقب‌افتاده است؟ شما خلع سلاح کنید، بیاییم در تهران؛ شما بگویید ما یک اجتماع می‌خواهیم در شرق، ما می‌گوییم یک اجتماع می‌خواهیم در غرب؛ بیایید قم، شما بگویید ما یک اجتماع می‌خواهیم در اینجا، ما می‌گوییم یک اجتماع می‌خواهیم در خاک فرج، در دو فرسخی؛ شما نزدیک، ما دور. بروید خوزستان، جای دیگر، تا بفهمند [و] این پشتوانه را از دست ندهند. من به شاه مملکت نصیحت می‌کنم این قوه را از دست ندهند...»

... راه به دست آوردن قلوب ملت این است؛ دل مردم مسلم، با اسلام به دست می‌آید. رگ خوابشان را ما فهمیدیم؛ قلوب مسلمان را باید توسط اسلام جلب کرد - إلی الله تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ تمام قلوب دست خداست؛ «مُغْلَبَتِ الْقُلُوب» خداست. به خدا متوجه شو تا دل‌های مردم به تو متوجه شود. اهل علم این کاره است، شما هم این طور باشید. نمی‌گویم عمامه بگذار! می‌گویم: آنچه را او در کمر کرده است، تو هم ادراک کن. ما می‌گوییم دولت‌ها باید مردم را خوب اداره کنند که مردم بفهمند دولت خیرخواه ملت است؛ ولی اگر دیدند این طور نیست، می‌گویند: کی باشد از بین برود؟ ای دولت‌ها، ای بیچاره‌ها! فتح مملکت که چیزی نیست - آن را هم که الحمدلله ندارید - فتح قلوب مهم است. اگر می‌خواهید بکنید، اگر نخواستید نکنید؛ وَالْأَمْرُ إِلَيْكُمْ»

رک: همان، ص ۱۲۲-۱۲۰.



مراسم باشکوه تشیع پیکر پاک آیت‌الله‌العظمی بروجردی در فروردین ۱۳۴۰

عدم توجه به این ظرایف تاریخی ممکن است زمینه وارونه‌نمایی تاریخ توسط تحریف‌گران و مزدوران را در پی داشته باشد که بخواهند از یک عنصر بدنام و منفور و خائن، چهره‌ای محبوب‌القلوب و قهرمان و خدوم تصویر کنند و بعید نیست اگر در عرصه تاریخ‌نگاری غفلت شود؛ چه بسا به فرموده امام خمینی (ره) عده‌ای مغرض و مزدور بخواهند از این پدر و پسر (پهلوی‌ها) «انوشیروان عادل» بسازند!^۱

نظر به اهمیت موضوع، برخی مستندات و خاطرات مربوط به واقعه مذکور، در این نوشتار مورد بررسی و بازخوانی قرار می‌گیرد.

۱. برای مشاهده تصاویر و جزئیات تشیع رک: سید محمدحسین علوی طباطبایی، *خاطرات و زندگانی آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی*، تهران، اطلاعات، خرداد ۱۳۴۱، ص ۱۵۷-۱۵۴.

۲. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی در این زمینه چنین گفته است: «یادم هست وقتی جلد دوم کتاب *نهضت امام* در سال ۶۴ منتشر شد، حضرت امام در جماران تشریف داشتند. یک یا چند ماه بعد از چاپ کتاب که خدمت ایشان رفتم، با حالتی نشرگونه فرمودند: «رها کنید این قهرمان‌سازی‌ها را. از اول تا آخر کتاب، خمینی، خمینی. بروید جنایات پنجاه‌ساله این پدر و پسر را به دست بیاورید و منعکس کنید که یک وقت از اینها انوشیروان عادل نسازند!» حقیقتاً امام عمیق فکر می‌کردند.»

رک: «نیم قرن برستغی آزادی؛ میزگرد پیرامون پنجاهمین سالگرد ۱۵ خرداد: «نهضت امام خمینی و نسبت آن با سبک زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان» در میزگرد پاسدار اسلام با حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، عزت‌الله شاهی (مطهری) و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ)، *پاسدار اسلام*، دوره ۱۳۹۲، ش ۳۷۷، شماره پیاپی ۳۷۸، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۹-۱۸.

تحقیر رضاخانی: از مخالفت انگلیسی‌ها با انتقال جنازه به ایران تا سرقت شمشیر درباری در مصر!

حسین مکی وقایع مربوط به سال‌های پایانی عمر رضاخان^۱ و قضایای مرتبط با دفن جنازه وی را با تکیه بر بعضی گزارش‌های تاریخی نزدیک به واقع، به تفصیل بیان کرده است. وی پیرامون سرگذشت جنازه رضاخان، از مخالفت انگلیسی‌ها با انتقال جنازه به ایران سخن به میان آورده و این چنین روایت کرده است:

در روزهای جنگ جهانی دوم جسد رضاشاه برای دفن به مصر فرستاده شد. شاه در آن وقت خارج از کشورش در حال تبعید وفات یافته بود و مصر و ایران نیز بر اثر ازدواج سلطنتی روابط کاملاً دوستانه داشتند. فاروق پادشاه سابق مصر دستور داد که برای به خاک سپردن شاه سابق ایران کلیه شعائر و رسومی که برای دفن سلاطین مصر به عمل می‌آید مراعات شود. ایران نیز قبلاً موافقت خود را با دفن در مقابر سلطنتی مصر اعلام داشته بود زیرا مقامات انگلیسی با بازگشت دادن جسد شاه سابق به ایران مخالفت می‌ورزیدند.^۲

تحقیر رضاخان بعد از مرگ او نیز ادامه داشت. آنچنان که انگلیسی‌ها که روزگاری عامل اصلی برآمدن رضاخان بودند، با انتقال جنازه نوکر دست‌نشانده خود به ایران موافقت نکردند و جنازه رضاخان به ناچار برای تدفین به مصر منتقل شد اما در همان مصر هم به رغم برخی تشریفات ظاهری، دربار ایران با برخوردهای تحقیرآمیز مصری‌ها مواجه شد که سرقت شمشیر جواهر نشان مورد استفاده در مراسم تشییع رضاخان، یکی از نمونه‌های بارز این تحقیر بود.^۳

۱. اغلب روایت مکی در این دوره، از زبان شمس پهلوی و یکی از درباریان همراه وی به نام «علی ایزدی»، به نقل از کتاب *مردان کیان* نوشته منوچهر رجائی (منتشر شده در سال ۱۳۴۰/تهران) نقل شده است. ایزدی به عنوان رئیس دفتر و محرم راز رضاخان، تا پایان عمر او در کنارش بود. خاطرات ایزدی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به همراه خاطرات سلیمان بهبودی و شمس پهلوی در یک مجموعه به نام *رضاشاه* منتشر شده است. رک: *رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی)*، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

۲. حسین مکی، همان، ص ۵۲۳.

۳. آن گونه که مکی در کتاب خود آورده، درباریان مصری، شمشیر جواهر نشان ایرانی که به عنوان تشریفات در مراسم تشییع رضاخان استفاده شده بود را هرگز پس ندادند و مضاف بر این، در هنگام انتقال جنازه رضاخان به ایران در سال ۲۹ نیز، ملک فاروق در مراسم شرکت نکرد! مکی به نقل از *مجله خواندنی‌ها*، ماجرای سرقت شمشیر درباری را چنین ذکر می‌کند: «از طرف دولت و دربار ایران یک هیئت دیپلماتی فوق‌العاده برای شرکت در تشییع جنازه شاه سابق به قاهره اعزام شد؛ جسد شاه آورده شد و در پیشاپیش آن شمشیر طلایی مرصع به جواهرات گرانها حمل می‌گردید. این شمشیر از طلای کاملاً خالص بوده و جواهرات روی آن از احجار کریمه و کمیاب بود... مراسم دفن خاتمه یافت جسد رضاشاه مانند سلاطین مصر مومیایی گردید. هیئت عزاکه از طرف ایران به قاهره اعزام شده بود خود را برای مراجعت به ایران آماده ساختند و فقط در انتظار دریافت شمشیر طلایی شاه بودند. لیکن انتظار این هیئت به طول انجامید و کسی برای آنها شمشیر را باز نیاورد. سرانجام جنگ به پایان رسید و تصمیم گرفته شد که جسد شاه سابق به ایران بازگشت داده شود کمیسیون رسمی دولت ایران یک بار دیگر در قاهره حضور یافتند سفارت ایران برای دربار سلطنتی و مقامات مربوطه وزارت خارجه پیغام داد که حتماً لازم است در موقع حمل جسد شاه سابق طبق رسوم سلطنتی و دربار ایران شمشیر مرصع طلایی هم جبری نشد؛ سفیر ایران در مصر که البته همین طور است و باید از شمشیر طلایی در این مراسم استفاده کرد. اعضای کمیسیون نفسی به راحتی کشید. وقت تشییع جنازه فرا رسید. ملک فاروق در این مراسم حضور نیافت و از شمشیر مرصع طلایی هم جبری نشد؛ سفیر ایران در مصر سراغ شمشیر را گرفت. به او جواب دادند که دربار خیلی شمشیر را جست‌وجو کرده اما آن را پیدا نکرده‌اند و ملک فاروق هم اصولاً درباره این شهر اطلاعی ندارد. قضیه به همین جا ختم شد تا اینکه در هفته گذشته پس از برکناری ملک فاروق وقتی که اموال او از طرف دولت بازرسی و مصادره گردید دولت و دربار ایران مجدداً شروع به مطالبه شمشیر طلایی و مر تبه جواهرات و سنگ‌های قیمتی و کمیاب را نمودند...» رک: حسین مکی، همان، ص ۵۲۵-۵۲۳.

بی میلی مصری ها جهت تشریفات انتقال جنازه

طبق گزارشی که نخستین بار به مناسبت چهلمین روز دفن جنازه رضاخان منتشر شده، جنازه ابتدا در ژوهانسبورگ و دوباره در مصر مومیایی شده و در مسجد رفاهی مصر دفن شده است. در این گزارش، علت مومیایی و دفن در مصر و عدم انتقال جنازه به تهران را «افق سیاست تاریک» و «معلوم نبودن تاریخ حمل جسد به ایران» عنوان کرده اند!^۱ جالب آن که بر اساس این گزارش، دربار مصر حاضر به مشارکت در برگزاری مراسم تشییع جنازه رضاخان نبود و سرانجام با وساطت فوزیه در نزد فاروق، مصری ها حاضر به همراهی در تشریفات درباری جهت انتقال جنازه شدند. در این گزارش آمده:

دربار مصر به علت آن که در بدو ورود جنازه به قاهره، تشریفات بی نظیری برای تشییع انجام داده بودند یا بنا به علل دیگری که خودتان بهتر از من می دانید، حاضر نبود آن طور که باید و شاید برای مرتبه دوم در تشییع جنازه شرکت نماید.^۲

همان طور که ملاحظه شد، در یک گزارش نیمه رسمی که در عصر خفقان پهلوی منتشر شده، تصریحاتی از بی میلی مصری ها برای مشارکت در مراسم انتقال جنازه رضاخان به چشم می خورد که نشان می دهد حتی کشور میزبان جسد وی که توسط یک خاندان سلطنتی دیکتاتور مشابه پهلوی اداره می شد نیز ارادتی به رضاخان نداشته و با وساطت دیگران در این مراسم مشارکت جسته است.



۱. محمدرضا خلیلی عراقی، بازگشت؛ ویژه نامه چهلمین روز تدفین رضاشاه (۲۵ خرداد ۱۳۲۹)، تهران، تابان، ۱۳۲۹، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۴.

سانسور موزیانه ماجرای بایکوت تشییع جنازه در گزارشات درباری

یکی از نخستین گزارشات رسمی پیرامون انتقال جنازه رضاخان، مربوط به مردادماه ۱۳۲۹ است که توسط وزارت فرهنگ انتشار یافته است. در این گزارش وقایع مربوط به انتقال جنازه از مصر تا قم با جزئیات کامل تشریح شده است اما جالب آن که نسبت به قم تنها به همین چند کلمه اکتفا شده که خود گویای بی‌اعتنایی مردم و روحانیت قم به این واقعه بوده است: ... ساعت هفده و پنج دقیقه روز شنبه شانزدهم اردیبهشت ترن به ایستگاه قم رسید. در این شهر نیز طبق برنامه‌ای که از طرف اهالی تنظیم شده بود جنازه با تشریفات خاصی تشییع و در حرم مطهر حضرت معصومه (ع) به وسیله امرای ارتش طواف داده شد و ساعت ۸ بعد از ظهر قطار مخصوص به حرکت درآمد.^۱

در این گزارش هیچ اشاره‌ای به حضور علما و مراجع و روحانیون یا مردم عادی در مراسم تشییع و طواف جنازه، به چشم نمی‌خورد و وقتی این گزارش در مقایسه با جزئیات مربوط به سایر شهرها مورد بررسی قرار گیرد، گویای حقایق بسیار زیادی است. همچنین در گاهشمار پنجاه‌ساله پادشاهی پهلوی، که وقایع با جزئیات و به صورت روزانه درج شده، هیچ اشاره‌ای به ورود جنازه رضاخان به قم نشده و نویسندگان در حالی که به انتقال جنازه به عربستان (جهت طواف در اماکن مقدسه) اشاره کرده‌اند، اما در مورد قم، با زیرکی از کنار واقعه گذشته و چنین نوشته‌اند:

۱۷ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۹ خورشیدی - ۷م ۱۹۵۰ میلادی: جنازه اعلیحضرت رضاشاه کبیر که به وسیله هواپیما به اهواز و سپس با قطار مخصوص به تهران حمل شده بود، به تهران وارد گردید.^۲

بند و بست جبهه ملی با دربار در ماجرای انتقال جنازه پهلوی به تهران

از جمله موضوعات مهمی که در ماجرای انتقال جنازه رضاخان به ایران حائز اهمیت است، عدم واکنش جبهه ملی به این ماجراست! آنان با آن که به ظاهر خود را ضد دیکتاتوری و طرفدار مردم معرفی می‌کردند، در بند و بست آشکار با دربار، از هر نوع واکنش اعتراضی نسبت به این اتفاق کناره‌گیری کردند و نشان دادند تا چه اندازه در شعار ملی‌گرایی صداقت

۱. یادبود اجتماع سران ایلات عشایر تهران هنگام تشییع جنازه شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر، همان، ص ۱۱.

۲. گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی؛ فهرست روز به روز وقایع سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی ایران از ۳/سفند ۱۲۹۹ تا ۳۰/سفند ۱۳۵۵، همان، ص ۵۱۴.





دارند. رضاخان به عنوان یک عنصر ضد ملی و وابسته به بیگانه، نزد مردم ایران منفور بود و طبعاً از جریان‌های مدعی ملی‌گرایی انتظار می‌رفت که واکنشی متناسب نسبت به این واقعه نشان دهند! عجیب آن که سران جبهه ملی از جمله مصدق در ابتدای امر، قصد اعتراض در مجلس شورای ملی را داشتند اما بعد از مذاکره و سازشکاری با دربار، از این اعتراض حداقلی هم استنکاف کردند! حسین مکی به عنوان یکی از چهره‌های ملی‌گرا که خود در مذاکرات نخست‌وزیر با مصدق نقش واسطه‌گری داشته، چنین می‌نویسد:

در سال ۱۳۲۹ در کابینه منصورالملک جنازه رضاشاه از مصر به تهران منتقل گردید تا در مقبره زیبایی که برای او ساخته بودند به خاک سپرده شود. دربار بسیار علاقه‌مند بود که هنگام ورود جنازه تشریفات مفصل و خاصی به عمل آورد، جلسه مجلس را به مناسبت تشییع و تدفین تعطیل نمایند. ولی جبهه ملی با انجام این مراسم و تجلیل در مجلس شورای ملی مخالف بود و تصمیم داشت چنانچه در جلسه علنی مجلس موضوع مطرح شود، به مخالفت جدی برخاسته و پیرامون دوران حکومت دیکتاتوری مطالبی بگوید. چون موضوع مخالفت جبهه ملی کمابیش در خارج منعکس شده بود، دربار بسیار نگران شد، نخست‌وزیر را واسطه قرار داد تا به هر کیفیتی شده مانع از ابراز مخالفت در جلسه رسمی مجلس گردد. نخست‌وزیر وارد عمل شد؛ پس از گفت‌وگو با دکتر مصدق و نگارنده، طرفین به این نتیجه رسیدند که موضوع تشییع جنازه مطلقاً در مجلس مطرح نشود!^۱

توجه به این نکته، ضمن افشای ماهیت واقعی جریان‌های مدعی ملی‌گرایی، نقش بی‌بدیل عناصر مذهبی در مخالفت با عوامل بیگانه و پیشگامی آنان در استیفای حقوق مردم ایران را نشان خواهد داد.

نقش توأمان بزرگان و جوانان حوزه علمیه قم در مخالفت با انتقال جنازه رضاخان به قم

در باز کاوی واکنش حوزه علمیه قم به ماجرای انتقال جنازه رضاخان به قم، دو طیف از حوزویان نقش برجسته‌ای داشتند؛ نخست بزرگان و مراجع حوزه، خصوصاً زعیم قم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، که به طور یکپارچه این مراسم درباری را بایکوت کردند. دسته

۱. حسین مکی، همان، ص ۵۲۶.

رضاخان در داخل ایران چهره‌ای به شدت منفور بود و به دلیل جو شدید ضد رضاخانی، زمینه مردمی برای ورود جنازه‌اش به ایران فراهم نبود و از طرف دیگر، اربابان سابق او (انگلیسی‌ها) با انتقال جنازه وی به ایران مخالف بودند!

دوم بدنه حوزه، خصوصاً طلاب جوان مبارز، که در آن روزها فدائیان اسلام پرچمدار آن بودند. مرحوم علی دوانی به نقش هر دو طیف پرداخته و به یکپارچگی روحانیت در مخالفت با دفن جنازه رضاخان در قم و شهرری به عنوان دو مرکز مذهبی، این چنین اشاره کرده است:

... جنازه رضاخان پهلوی را که

در مصر به امانت گذاشته شده بود، به ایران آوردند و چون می‌دانستند دفن او در شهر مذهبی قم بدون عکس‌العمل نخواهد ماند، اعلان کردند برای طواف به قم می‌آورند، سپس در شهرری کنار مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک می‌سپارند. تمام روحانیان از دفن رضاخان در قم و حضرت عبدالعظیم (ع)، ناراضی بودند...^۱

مرحوم دوانی در مورد نقش زعیم حوزه قم در مخالفت با مراسم مذکور، چنین می‌نویسد: گفتنی است که در روز واقعه تمام درس‌های حوزه تعطیل و آیت‌الله بروجردی هم از شهر خارج شدند. همه اینها جمعاً موجب گردید که اولاً از دفن رضاخان در قم صرف‌نظر شود.^۲ ثانیاً تشییع او هم در شهری که آن نامرد روزگار در زمان حیاتش با حوزه چنان برخوردی داشته و روحانی پاک‌سرشتی همچون مرحوم شیخ محمدتقی بافقی را زیر ضربات لگدهای خود گرفته بود به کلی مختل شود و اگر نمی‌آوردند بهتر بود.^۳ وی همچنین به توصیه بزرگان حوزه و سفارش خصوصی آیت‌الله بروجردی در ممانعت از حضور روحانیان در مجامع عمومی در روز تشییع جنازه در قم، اشاره می‌کند و می‌نویسد: ... سفارش بزرگان حوزه و گویا سفارش خصوصی آیت‌الله بروجردی هم

۱. علی دوانی، نقد عمر؛ زندگی و خاطرات، همان، ص ۲۸۴.

۲. حسب تتبع نگارنده، شواهدی مبنی بر برنامه‌ریزی درباره دفن جنازه در قم یافت نشد، اگر چه ممکن است این سخن در افواه مطرح شده باشد یا بعد از ارزیابی فضای قم نسبت به این ماجرا که از سال ۲۶ مطرح شده بود، رژیم به این نتیجه رسیده باشد که دفن جنازه در قم امکان ندارد. مرحوم دوانی در خاطرات خود به برنامه اعلان شده رژیم مبنی بر دفن جنازه در شهرری اشاره کرده و مسئله دفن در قم را به نحو احتمالی، بدین صورت مطرح کرده است: «اگر فدائیان اسلام نبودند ممکن بود حتی در خود قم دفن کنند و اتفاق مهمی هم نیفتد!» رک: علی دوانی، نقد عمر؛ زندگی و خاطرات، همان، ص ۲۸۴.

۳. علی دوانی، مفاخر اسلام، همان، ص ۵۱۸.



این بود که آن روز، اهل علم در مسیر عبور جنازه دیده نشوند...^۱

ایشان در جای دیگر، درباره این موضوع می‌نویسد:

آن روز که جنازه رضاخان را به قم آوردند و بنا داشتند او را در قم به خاک بسپرنند آیت‌الله بروجردی را بر آن دارند تا به جسد او نماز بخواند، آن مرجع بزرگ و فرزانه نه تنها از این درخواست سر باز زد، بلکه روحانیون و طلاب را در آن روز حتی از رفت و آمد در خیابان‌های قم و اطراف صحن، منع کرد تا مبادا رفت و آمد آنان در مسیر جنازه به عنوان لشکر سیاهی و شرکت در تشییع به شمار آید.^۲

حسب برخی نقل‌ها، پیش از ورود جنازه به ایران، تلاش‌هایی از سوی دربار به منظور قانع کردن بزرگان قم برای اقامه نماز بر پیکر رضاخان صورت گرفته بود که با استنکاف مراجع، این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند.

مورخ انقلاب اسلامی سید حمید روحانی، مخالفت آیت‌الله بروجردی با رژیم در مورد نماز بر جنازه رضاخان و برخی موارد دیگر را، از مصادیق مبارزه منفی ایشان با رژیم و شخص شاه عنوان می‌کند و بر روحیه مبارزاتی و سیاسی ایشان تأکید دارد.^۳

اعتراف برخی درباریان به مخالفت آیت‌الله بروجردی با ورود جنازه رضاخان به قم، مسئله مهمی است که در منابع تاریخی کمتر بدان توجه شده است. صدرا لاشراف به عنوان ناظر مذهبی مراسم انتقال جنازه، در خاطرات خود به جزئیات جالبی از گفت‌وگو با شاه و آیت‌الله بروجردی در این باب اشاره کرده و صراحتاً از مخالفت آیت‌الله بروجردی با ورود جنازه به قم و تصریح به عدم حضور روحانیت قم در این مراسم سخن گفته است. وی می‌نویسد:

شاه اصرار داشت که جنازه بعد از ورود به ایران که توسط راه‌آهن از اهواز به تهران حمل می‌شود و در قم به حرم برده شده و یکی از علماء مرجع تقلید به آن نماز بخواند ولی شهرت این مطلب به نظر بعضی مقدسین و تحریک اشخاصی که بر ضد خاندان پهلوی بوده و هستند در قم هیاهویی برپا کرد و بعضی از طلاب قم در مجلس اظهاراتی مبنی بر اینکه رضاشاه شخص ظالمی بوده و نباید جنازه او به حرم حضرت معصومه (س) وارد شود، نمودند و موجب آن شد که قوای نظامی دو نفر ناطق را تبعید کردند و جمعی هم به

۱. علی دوانی، نقد عمر؛ زندگی و خاطرات، همان، ص ۲۸۵.

۲. علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی، تهران، مطهر، ۱۳۷۱، ص ۳۷۲.

۳. سید حمید روحانی، «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش (۱)»، فصلنامه پانزده خرداد، دوره سوم، ش ۷، ص ۲۴ و ۲۵، تابستان و پاییز ۸۹، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.



طرفداری آنها بنای اعتراض بر دولت گذاشتند و سوءظن برای شاه حاصل شد که علماء درجه اول قم مایل به ورود جنازه به قم نیستند و این هیاهو از تحریک آنها ناشی شده و گویا آقا حسین بروجردی رئیس حوزه علمیه قم که امروز مرجع تقلید اهل ایران و عراق است این نکته را تفرس کرده، برای من پیغام فرستاد که به قم رفته ایشان را ملاقات کنم.

هر چند برای خود من معلوم بود که صرفاً قصد دینی محرک هیاهو کنندگان نیست و تحریک عناصر ضدخاندان پهلوی موجب این مطلب است؛ در نظر اهل معنی روشن است که هر روز اشخاص فاجر هم به آن حرم می‌روند و آیه کل نفس بما کسبت رهینه، استحقاق غفران و عدم آن را روشن کرده ورود جنازه به مشاهد مشرفه تأثیری برای مرده ندارد... ولی نه به مغرضین ممکن بود این معنی را حالی کرد و نه اصرار من. با اینکه شاه منصرف شود از حمل جنازه به قم، فایده کرد، و در هر حال من به قم رفتم و با آقای بروجردی ملاقات کردم و ایشان از آن جهت صلاح نمی‌دانستند که جنازه به قم برده شود که اگر از طرف روحانیین تجلیلی از جنازه نشود، برای صاحب جنازه یعنی شاه خوب نیست و از طرفی محیط مساعد تجلیل از طرف علماء نیست و ممکن است در حین ورود جنازه به حرم اظهاراتی از طرف عناصری بشود که اگر از طرف قوای دولت آنها تعقیب شوند، مستلزم مفاسدی است و اگر تعقیب نشوند مفاسد دیگر دارد. و خلاصه اظهارات آقای بروجردی این بود که در قم سه چهار هزار طلبه درس خوان هست که اسامی ایشان در دفتر هیئت علمیه ثبت است ولی اشخاص دیگر ملبس به لباس طلاب و اهل علم ممکن است وارد قم شوند و هیاهویی به نام طلاب برپا کنند و من نه وسایل تفتیش حال این نوع اشخاص را دارم و نه قوه جلوگیری. من با آن که تأیید مطالب آقای بروجردی را در نزد شاه کردم ولی شاه متقاعد نشد.^۱

گرچه به دلیل تمایلات درباری شدید راوی و نیز محدودیت‌ها و گرایشات، امکان عدم نقل دقیق و شدت مخالفت زعیم قم در این گفت‌وگو وجود دارد، اما در همین نقل نیز نکات تاریخی بسیار دقیقی آمده که نشان می‌دهد آیت‌الله بروجردی با ورود جنازه به قم مخالف بوده و تلویحاً از عدم اقبال روحانیان در مراسم سخن به میان آورده است. نکته مهم آن که شاه

۱. محسن صدر (صدرالاشراف)، *خاطرات صدرالاشراف*، تهران، وحید، ۱۳۶۴، ص ۵۰۴-۵۰۲.



قصد داشته تا حتماً یکی از مراجع عظام قم بر جنازه پدرش نماز بخواند که حوادث آتی نشان داد این خیال خام، هرگز محقق نشد! نکته دیگر آن که صدرالاشراف اذعان دارد که منشأ مخالفت با ورود جنازه به قم، صرفاً جنبه مذهبی نداشته بلکه ریشه اصلی در مخالفت‌های سیاسی بوده است! یکپارچگی روحانیت در این مسئله و اذعان زعیم حوزه به آن، همچنان موجب نمی‌شود که شاه از ورود جنازه به قم منصرف شود اما بی‌اعتنایی مردم و روحانیت، ضربه سختی به حیثیت نداشته، این رژیم دست‌نشانده زد که در تاریخ ماندگار شد.

محمد مهدی عبدخدایی در خاطرات خود چنین می‌گوید:

مرحوم واحدی بعدها برای من گفت وقتی قرار شد جنازه را به قم بیاورند نواب صفوی گفت نباید این جنازه را به قم ببرند و باید کاری کرد در قم روحانیت عکس‌العمل نشان بدهد یا لااقل اقدامی به نفع دستگاه نکنند.

من شنیده بودم که شاه قائم‌مقام الملک رفیع را پیش مراجع چهارگانه قم فرستاده بود. در آن زمان مراجع مورد توجه مرحوم آیت‌الله العظمی حجت، آیت‌الله العظمی سید محمد خوانساری، آیت‌الله العظمی سید صدرالدین صدر و آیت‌الله العظمی بروجردی بودند، معروف است. آیت‌الله حجت وقتی که می‌خواست به حرف گوینده‌ای اعتنا نکند می‌گفتند نمی‌شنوم. قائم‌مقام الملک رفیع هر چه می‌رود می‌گوید آقا جنازه اعلیحضرت رضاشاه می‌آید. اعلیحضرت نظرشان این است که یکی از مراجع بر او نماز بخوانند، مرحوم آقای حجت با دست اشاره می‌کند که نمی‌شنوم. قائم‌مقام الملک رفیع وقتی می‌بیند که آقای حجت آماده گوش دادن به حرف نیست می‌رود پیش مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر؛ مرحوم آیت‌الله صدر با لهجه عربی می‌گوید قبیح است، قبیح است. قائم‌مقام الملک رفیع با ناراحتی از خانه ایشان بیرون می‌رود و پیش مرحوم آقا سید محمد تقی خوانساری می‌رود. آیت‌الله خوانساری پیش کارش را صدامی کند و می‌گوید که بیا به این آقا بگو برود بیرون. این سه مرجع هماهنگ بودند و در حقیقت عکس‌العمل واحد داشتند. وقتی پیش مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌روند ایشان می‌گوید صلاح نیست من نماز بخوانم.^۱

در برخی منابع دیگر نیز مضامین مشابه تکرار شده^۲ و نشان می‌دهد گذشته از نقش

۱. مهدی حسینی، همان، ص ۵۲.

۲. روح‌الله حسینیان، نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۳۹-۳۳.

رضاخان تا بدان پایه در نزد ملت ایران منفور بود که به رغم سلطنت مطلقه فرزندش بر ایران، تا سال‌ها بعد امکان انتقال جنازه او به ایران وجود نداشت

بزرگان حوزه، مجاهدت فدائیان اسلام به عنوان عناصر مبارز جوان حوزه علمیه، در سوت و کور شدن مراسم تشییع جنازه رضاخان در قم، حائز اهمیت ویژه است.^۱ در نتیجه همبستگی، روشنگری‌ها و تلاش‌های روحانیان مبارز و طلاب انقلابی قم، خصوصاً اعضای فدائیان اسلام، نه تنها مراجع عظام و بزرگان قم، که حتی روحانیان طراز دوم و سوم و توده روحانیت نیز در این مراسم حضور نیافت.^۲

علی دوانی به عنوان یکی از شاهدان عینی حاضر در واقعه، در آثار خود به نقش این گروه مذهبی به تفصیل پرداخته، ضمن بیان خاطرات خود، چنین می‌نویسد:

واقعاً این کار از اقدامات ارزشمند و قابل تقدیر فدائیان است؛ چرا که حقیقتاً بسیار زشت بود که رضاخان - یعنی کسی که دین‌ستیزانه‌ترین سیاست‌ها را در مقابل حاکمیت خویش به اجرا در آورده و بیشترین فشارها را بر حوزه‌ها و مراجع اعمال کرده بود و همچنین روحانی بزرگوار و پاک‌سرشت چون مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی را به جرم اعتراض به کشف حجاب در حرم حضرت معصومه زیر لگد گرفته بود - را بیاورند

۱. در برخی نقل‌ها چنین آمده: «هنگامی که خبر انتقال جنازه مومیایی‌شده رضاشاه به قم منتشر شد مبارزات فدائیان اسلام نیز اوج گرفت. سخنرانی‌های کوبنده در جمع طلاب حوزه علمیه و مردم قم از سوی سید عبدالحسین واحدی، سید هاشم حسینی و شیخ فضل‌الله محلاتی در ضدیت و مخالفت با ورود جنازه شاه سابق به این شهر ایراد شد. شاه قائم مقام الملک، رابط بین دربار و حوزه، را به منظور مذاکره و گفت‌وگو با مراجع تقلید و متقاعد ساختن آنان برای نماز گزاردن بر جنازه پدرش به قم فرستاد اما حضرات آیات عظام بروجردی، خوانساری، صدر و حجت هر یک به طریقی از آن امتناع کردند.»
رک: رحیم نیک‌بخت، همان.

۲. سید حسین خوش‌نیت، سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او، تهران، منشور برادری، اسفند ۱۳۶۰، ص ۵۳-۵۲.

آیت‌الله خائفی گیلانی به عنوان یکی از هواداران فدائیان اسلام که از شاهدان عینی ماجرا بوده می‌گوید: «رژیم بنا داشت جنازه رضاخان را به ایران بیاورد و پس از طواف و نماز در حرم مطهر حضرت معصومه (س) او را به شهر ری برده، در حرم عبدالعظیم (ع) دفن کند. قبل از رسیدن جسد، در شهر چراغ و پرچم نصب کردند. قرار بود همین که جنازه به قم رسید یکی از آقایان بر آن نماز بخواند. فدائیان اسلام که از قصد رژیم با خبر شده بودند به قم آمدند و برای جلوگیری از این مسئله در مدرسه فیضیه، دارالشفاء و میدان آستانه سخنرانی کردند. رژیم به محض رسیدن جنازه به راه‌آهن از طلاب خواست تا عده‌ای به استقبال بروند، ولی با واکنش فدائیان اسلام کسی جرأت چنین کاری را نداشت. البته اراذل و اوباشی که توسط حکومت لباس روحانی پوشیده بودند، همچنین بعضی از روحانیون که بعدها تخطئه شدند، به طرف راه‌آهن رفتند و از جنازه استقبال کردند... طلبه‌ای که شیخ علی لری گفته می‌شد به دفاع از دستگاه با این طلاب [مبارز که مخالف ورود جنازه به قم بودند] معارضه می‌کرد و آنها را کتک می‌زد. فدائیان اعلام کردند هر کس بر جنازه رضاخان نماز بخواند جسد را آتش می‌زنیم. همین امر باعث شد تا جنازه را فوراً به شاه عبدالعظیم ببرند و بعد از اینکه یکی از خدام حرم بر او نماز خواند، همانجا دفنش کردند. به دنبال خارج ساختن جسد از قم، هوای قم طوفانی شد و باران شدیدی آمد و شهر را از آلودگی جسد رضاخان پاک کرد.»



و به عنوان پادشاه شیعه و جنت مکان در قم دفن کنند.

به یاد دارم در همان ایام یک روز با یکی از رفقا در خانه سید مرتضی برقی واعظ - که با دربار ارتباطاتی داشت - بودیم. این نامه‌ای از تولیت قم را که در آن موقع نماینده قم در مجلس شورا و طرفدار دربار بود به ما نشان داد که با خط خوش نوشته بود جنازه اعلیحضرت فقید را برای طواف و تدفین به قم می‌آورند، قبول منبر مجلس ختم لباسی است که به تن شما دوخته شده است و موجب تشکر من خواهد بود. برقی گفت این را بخوانید و این یکی را هم ببینید که یک نفر... نوشته است.

دیدم که خط سید عبدالحسین واحدی که با مداد پشت یک پاکت مقوایی سیگار نوشته است «سید مرتضی برقی! اگر در مجلس ختم رضاخان قلدر بی‌شرف این مرد جهنمی منبر بروی شکمت را مثل سگ پاره می‌کنیم» واحدی می‌دانست که اگر مجلس ختمی از طرف فرماندار گرفته شود واعظی که ممکن است منبر آن را قبول کند، برقی است. لذا آن مطلب را بدان گونه نوشته بود. ما پرسیدیم: خوب حالا چه می‌کنید؟ برقی گفت: مگر با وجود اینها (فدائیان اسلام) می‌شود به منبر ختم شاه رفت؟ بعد گفت: بهتون بگم اینها این کار را می‌کنند! یک وقت دیدی از منبر پایین آمدم و زدند و لت و پارم کردند، کار اینها که حساب و کتاب ندارد!... وقتی به خانه برگشتم جریان را به واحدی گفتم و هر دو خندیدیم.

به هر حال، با این اقدامات فدائیان دستگاه متوجه شد که دفن رضاخان در قم با توجه به عکس‌العمل‌های احتمالی به نفعشان نیست. لذا از این فکر منصرف شدند و اعلام کردند که تنها جنازه را برای طواف به قم می‌آورند. در روز موعود با سازماندهی و برنامه‌ریزی دقیق فدائیان اسلام چون حوزه و طلاب کاملاً توجیه شده بودند در مسیر آوردن جنازه از ایستگاه راه آهن تا حرم و طواف دادن در حرم که در حلقه مأموران انجام گرفت و باز گرداندن آن، یک نفر از طلاب و عمامه به سرها حتی برای تماشا در پشت پنجره‌های مدارس هم دیده نشد. افرادی که در مسیر ایستاده بودند هم بیشتر از لات و لوت‌های شهر و کارمندان ادارات و زن و بچه آنها و افراد بی‌تفاوت بودند. من و واحدی در خانه نشسته بودیم و پی در پی توسط افرادی که واحدی در مسیر گماشته بود خبر می‌گرفتیم. این کار فدائیان



در قم ضربت جانانه‌ای بود که با همه تبلیغات رژیم به اعتبار محمدرضا شاه خورد. البته سفارش بزرگان حوزه و گویا توصیه خصوصی مرحوم آیت‌الله بروجردی این بوده که آن روز اهل علم در مسیر عبور جنازه دیده نشوند و خود ایشان نیز به یکی از دهات قم رفت اما من به عنوان یک شاهد عینی و مطلع می‌گویم که اگر اقدامات پرشور و هیجان‌انگیز و برنامه‌ریزی دقیق فدائیان اسلام نبود چنان وضعی که تحسین همه را برانگیخت به وجود نمی‌آمد.^۱

شهید محلاتی به عنوان یکی از اعضای فدائیان اسلام، تحرکات طلاب انقلابی قم را این چنین تشریح می‌کند:

...یکی، دو سال که قم بودم و به منزل آقا سید محمد تقی خوانساری آمد و شد داشتم با مرحوم نواب صفوی آشنا شدم. اولین برنامه مبارزه من که همگام با فدائیان اسلام بود مبارزه با آوردن جنازه رضاخان به ایران بود... شاه نه تنها می‌خواست حکومت خودش را تثبیت کند بلکه می‌خواست افکار پدرش را هم زنده کند؛ بنابراین فدائیان اسلام به مقابله برخاستند و طبق جلساتی که محرمانه داشتیم، تصمیم گرفتیم که فجایع رضاشاه در مدرسه فیضیه بیان شود. قرار شد غسل شهادت کنیم... قرار شد سید هاشم حسینی اول بروی سنگ مدرسه فیضیه بایستد و صحبت بکند. یک اعلامیه مجملی هم در قم پخش شد به این مضمون که در ساعت پنج بعد از ظهر فردا خورشید روحانیت نوربخشی می‌کند، حقایقی که تاکنون گفته نشده است گفته خواهد شد و از این چیزها. یک اعلامیه که فقط در آن کلی‌گویی شده بود تا مردم بیایند ببینند چه خبر است. هیچ کس نمی‌دانست مسئله چه می‌شود و چه کسی می‌خواهد صحبت کند. آن روز را همگی روزه گرفتیم. نفر اول سید هاشم بود. بعد یادم هست که چند نفر دیگر بودند و من هم نفر پنجم، ششم بودم. سنم شاید ۱۸ سال بود. سر ساعت ۵ که شد او رفت روی سنگ ایستاد و شروع کرد به بیان فجایع دوران رضاشاه که یک عده‌ای هم سر و صدا کردند، متولی وقت آمد که جلوی ایشان را بگیرد ولی مطلب روشن بود که می‌خواهند بگویند و مبارزه شروع شد به این ترتیب هر

۱. علی دوانی، *مفاخر اسلام*، همان، ص ۵۱۶-۵۱۵؛ علی دوانی، *نقد عمر، زندگی و خاطرات*، همان، ص ۲۸۶-۲۸۴.



روز در مدرسه فیضیه یک نفر صحبت می کرد و طلبه ها جمع می شدند...^۱
جزئیات مربوط به فعالیت های میدانی روحانیان مبارز جوان در مقابله با مراسم تشییع رضاخان، در خاطرات برخی اعضا و طرفداران آنان منعکس شده است.^۲
نقش روحانیان انقلابی جوان حوزه، منحصر به روز تشییع نبود و آنان با برنامه ریزی دقیق و حضور جسورانه در صحنه، از برگزاری مراسم ختم در قم نیز ممانعت به عمل آوردند و بدین ترتیب، مهم ترین مراسم تشریفاتی دربار پهلوی دوم را به بدترین شکل ممکن تحت الشعاع قرار دادند. مرحوم دوانی در ضمن خاطراتی، به تشریح اقدامات حوزویان در این باب پرداخته است:

روز بعد حدود ساعت ۱۱ صبح با جمعی از رفقا در مدرسه فیضیه نشسته بودیم که خبر آوردند از طرف فرماندار قم مجلس ختمی در مسجد امام برای رضاشاه گرفته اند اما به جز کارمندان و رؤسای ادارات کسی نیست و مجلس بسیار خلوت است. ابوالفضل تولیت متولی آستانه قم قصد داشت مجلس ختم را در حرم و مسجد بالاسر حضرت معصومه برگزار کند اما چون نه برقی و نه هیچ واعظ و روضه خوانی حاضر به منبر رفتن نبود و از طرف حوزه هم واکنش منفی شدیدی نسبت به این مسئله نشان داده شد لذا فرماندار مجلس را در مسجد امام مقابل بازار و دور از محدوده فیضیه و حرم گرفت آن هم در حفاظت کامل مأمورین انتظامی!

آن روز شیخ عبدالله مبلّغی آبادانی - دوست ما که طلبه ای دلیر و بی باک بود و زیاد هم در جلسات فدائیان اسلام شرکت می کرد - در جمع ما نشسته بود. وقتی شنید مجلس در مسجد امام است گفت: من میرم ببینم چه کسی منبر می رود. او و دوستان مشترکمان سید محمد هاشمی و سید علی منزوی دزفولی برخاستند و به اتفاق رفتند مسجد امام. طولی نکشید که دیدیم هاشمی و منزوی بدون عبا و گویا بدون نعلین با وضعی آشفته وارد فیضیه شدند. پرسیدیم چه خبر؟ گفتند: رفتیم داخل مسجد امام، دیدیم سید خوئی (طلبه ای نامتعادل که اهل درس و بحث هم نبود و او را آدم بیکاری می دانستند) منبر رفته است به ما تعارف کردند بفرماید تو رفتیم نزدیک

۱. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، همان، ص ۲۵-۲۳. (با اندک ویرایش و تلخیص)

۲. برای نمونه رک: عبدالرحمان حسینی فر، همان، ص ۱۰۰-۹۶؛ محمود قدسی و دیگران (به کوشش)، ناگفته ها (خاطرات شهید حاج مهدی عراقی/پاریس - پاییز ۱۳۵۷-۱۹۷۸)، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۵۵-۴۵؛ مهدی حسینی، همان، ص ۵۲-۵۰؛ مهدی قیصری، همان، ص ۱۰۲.



منبر نشستیم ببینیم سید خوئی چه می‌خواهد بگوید. معلوم شد کسی را پیدا نکرده بودند او را که هیکل درشت و غلط‌انداز داشت آورده بودند و فرستاده بودند منبر. هاشمی و منزوی گفتند: سید خوئی به قدری دری‌وری گفت که اغلب حاضران در مجلس دهانشان را گرفته بودند تا خنده‌شان نگیرد. وقتی سید خوئی حرف‌هایش تمام شد و خواست یادی از رضاخان کند و گریز بزند گفت: روایت داریم که من مات غریباً مات شهیداً، یعنی: هر کس که در غربت از دنیا برود شهید از دنیا رفته است و چون اعلا حضرت فقید در غربت از دنیا رفته باید او را شهید به حساب بیاوریم... در اینجا مبلغی با صدای بلند از پای منبر گفت: سید احمق! غلط کردی؛ این مزخرفات چیست که می‌گویی؟ بیا پایین؛ سپس برخاست و به طرف منبر رفت که با سید گلاویز شود و او را پایین بکشد. مأمورین هم ریختند و به زدن مبلغی پرداختند. سید خوئی هم دستپاچه شد و پایین آمد و فرار کرد. پرسیدیم حالا مبلغی کجاست؟ گفتند: بردند شهربانی. من گفتم شما چه کردید؟ گفتند: ما هم با مبلغی به سید خوئی پرخاش کردیم و پس از کتک خوردن زیاد گریختیم... مبلغی هم بعدها با اقدامات آیت‌الله بروجردی آزاد شد.^۱

در برخی منابع به تلاش رهبران فدائیان اسلام برای ترور شاه در مراسم تشییع جنازه اشاره شده است.^۲

در جریان مبارزه فدائیان اسلام در مخالفت با انتقال جنازه رضاخان، علاوه بر فعالیت‌های میدانی، مبارزه تبلیغاتی نیز به شدت جریان داشت. به عنوان نمونه، جمعی از طلاب حوزه علمیه قم و خاصه هواداران فدائیان اسلام، به انتشار اعلامیه‌ای اعتراضی با امضای «محصلین حوزه علمیه قم» پرداختند. آنان در ابتکاری جالب، متن اعلامیه را برای برخی رجال سیاسی کشور ارسال کردند که به شدت حساسیت دستگاه امنیتی مخوف رژیم را برانگیخت. متن

۱. علی دوانی، *مفاخر اسلام*، همان، ص ۵۱۷-۵۱۶؛ علی دوانی، *نقد عمر؛ زندگی و خاطرات*، همان، ص ۲۸۷-۲۸۴.

۲. رک: رحیم نیکبخت، *همان*، ص ۱۵۸.

در این منبع چنین آمده است:

«همزمان با ورود جنازه رضاشاه به قم در سال ۱۳۲۹ فدائیان اسلام اوضاع قم را به گونه‌ای تغییر داده بودند که از طرف روحانیون کوچک‌ترین احترامی نسبت به جنازه رضاشاه صورت نگرفت. نواب قصد داشت که به هنگام تشییع جنازه شاه سابق در تهران محمدرضاشاه را به یاری فدائیان اسلام به قتل برساند. در شهری نیز ممانعت از استقبال مردمی بر عهده شیخ محمدرضا نیکنام یکی از اعضای جمعیت نهاده شده بود. بدین ترتیب با تدابیر و عملیات برنامه‌ریزی شده فدائیان اسلام، در تهران و شهری نیز از استقبال ملی - مردمی در تشییع جنازه خبری نبود. بدین ترتیب در هفدهم اردیبهشت ۱۳۲۹ جنازه رضاشاه در میان اعتراضات گروه‌های مذهبی جامعه از سایر قشرهای جامعه در مقبره‌ای از پیش ساخته شده در شهری دفن شد.»



این اعلامیه به شرح ذیل است:

هوالقهار

محیط ایران و فضای علمیه قم جنایات پهلوی را به ساحت مقدس اسلام فراموش نکرده، گنجایش جسد ناپاک او را هم ندارد.

بر و بوم مسلمانان ایران به دست پلید پهلوی، پر از آثار کفر و بدبینی و رذالت و جنایت و بی‌ناموسی و شهوت‌رانی شده است. به طوری که صفحه ایران خود تاریخی ناطقی از جنایات خانمان‌سوز او می‌باشد. هنوز ناله‌های جانسوز علمای بزرگ اسلام که به دست او خانه‌نشین و تبعید و زندانی و کشته شده‌اند، به گوش مسلمانان می‌رسد. هنوز احکام مقدس اسلام و قوانین خدا و اوراق قرآن در زیر پای عمال او لگد کوب می‌شود. هنوز نوامیس اسلام که به زور سرنیزه او چادر حیا و عفت با موی سر از سرشان کشیده شد، در معرض شهوات ناپاک عمومی قرار دارند. اینها اشارات روشنی است و گر نه تاریخ جنایات او در کتاب‌هایی گنجد.

اینک دنیاپرستان رذل می‌خواهند جنازه او را برای مسلمانان تحفه بیاورند و توقع دارند، علمای بزرگ جنازه او را استقبال کنند و بر او نماز بخوانند. عجب! این بی‌شرمی و بی‌حیایی کجا شنیده شده!

ملت مسلمان ایران، به خصوص علما و مراجع بزرگ و محصلین و فضلاء حوزه علمیه قم، از ورود جسد ناپاک او بیزارند. واقعاً شگفت‌آور است که این دنیاپرستان پست متوقع‌اند که مسلمانان و حوزه علمیه، از ورود جنازه پلید این دشمن پست اسلام و خدا ابداً اظهار تنفر و تأثیری نکنند و مزاحم فضلاء محترم حوزه علمیه می‌شوند. حضرت حجت‌الاسلام آقای سید هاشم حسینی طهرانی را به جرم دین و تقوی و غیرت، غفلتاً و ناگهانی دستگیر می‌کنند و گمان می‌کنند هنوز هم خدای توانا به آنها مهلت می‌دهد تا جنایات سابقه را تجدید کنند و گویا کر و کور شده‌اند و آثار نابودی خود و جهنم را پیش پای خود نمی‌بینند. خوب است اندکی بیدار شوند و در نابودی خود کمتر پافشاری کنند و خدای قهار را بیش از این به غضب نیاورند و جنازه دشمن خدا را هم به دوش نکشند و با او یکسره به جهنم رهسپار نشوند.

محصلین حوزه علمیه قم^۱

۱. داوود امینی، جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۵۴؛ رحیم نیکبخت، همان، ص ۱۵۸.

این اعلامیه نمونه‌ای از تولید ادبیات سیاسی مبارزه در طلیعه دهه سی محسوب می‌شود و علاوه بر اثرات کوتاه‌مدت آن در کنار سخنرانی‌ها و تجمعات اعتراضی، در ماجرای انتقال جنازه، نمی‌توان و نباید نقش این قبیل اقدامات را در برهم زدن فضای استبدادزده عصر پهلوی دوم و ایجاد زمینه‌های اجتماعی برای تحركات سیاسی عمیق‌تر و وسیع‌تر (از جمله نهضت ملی شدن صنعت نفت)، نادیده گرفت.



تصویری از مراسم تشییع در حرم حضرت عبدالعظیم با حضور محمدرضا پهلوی

جمع‌بندی

بر اساس مستنداتى که از نظر گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که برخلاف تبلیغات گسترده تاریخ‌نویسان اجاره‌ای یا مغرض یا بی‌اطلاع، رضاخان هرگز در ایران چهره محبوبی نبوده و بلکه منفور بوده است. مصداق بارز این منفوریت، در ترس دربار از انتقال جنازه او در سال ۱۳۲۳ و عدم اقبال مردم و واکنش منفی علما و روحانیت به انتقال جنازه وی در سال ۱۳۲۹ عیان شده است. علاوه بر مرجعیت، روحانیت و توده مردم، او حتی در میان انگلیسی‌ها هم قدری نداشت؛ چه این که آنان نوکر دست‌نشانده پیشین خود را ابتدا از سلطنت عزل، و آنگاه به یک جزیره متر و که تبعید کردند و سر آخر هم بعد از مخالفت با سفر او به کانادا، به نحو تحقیرآمیزی وی را به ژوهانسبورگ منتقل کردند و در کنج عزلت، مرگ او فرا رسید. استعمارگران انگلیسی، بعد از مرگ نیز با بازگشت جنازه بی‌جان رضاخان به ایران مخالفت



ورود جنازه رضاخان به ایران با عدم اقبال مردم همراه بود و خصوصاً در قم، با برخورد سلبی و تحریم یکپارچه طبقات مختلف روحانیت مواجه گردید؛ به طوری که هیچ کدام از مراجع تقلید طراز اول قم، آیات بروجردی، حجت، صدر و خوانساری، حاضر به حضور در مراسم تشییع و اقامه نماز میت نشدند.

کردند تا در جو ضد رضاخانی بعد از کودتای ۱۳۲۰، هزینه‌ای در افکار عمومی متوجه آنان نشوند و بتوانند به واسطه عامل دست‌نشانده جدید، همچنان به تاراج منابع ایران ادامه دهند.

عنوان مجعول «رضاشاه کبیر» نیز هرگز بر ذهن و زبان ایرانیان انس نگرفت؛ چه اینکه این عنوان که برخی نوکران استبداد در سال ۱۳۲۸

در مجلس برای شاه مخلوع سابق جعل کردند، تنها ابزاری تبلیغاتی بود برای کاهش نفرت عمومی و ایجاد زمینه برای بازگشت جنازه او به ایران. مصری‌ها هم هرگز میزبان خوبی برای پهلوی‌ها نبودند؛ پادشاه مستبد مصر در سال ۱۳۲۳ برخی نشان‌ها و در سال ۱۳۲۹ شمشر سلطنتی رضاخان را به سرقت برد و مضاف بر آن به دلیل اختلافات ناشی از طلاق ثریا و برخی مسائل دیگر، ابتدا قصد برگزاری تشریفات در مصر برای انتقال جنازه را نداشت!

تصمیم یکپارچه روحانیت (خصوصاً مراجع طراز اول) قم برای مخالفت با ورود جنازه رضاخان به قم، که در خاطرات برخی درباریان نیز بدان اذعان شده، اتفاق مهم و بزرگ تاریخی بود که نشان داد روحانیت شیعه که در برخی مقاطع تاریخی به دلیل تقیه و مراعات برخی مصالح عالیه اسلام، ممکن است به قیام علنی با طواغیت دست نزنند، اما طبق میانی دینی، هرگز آنان را مشروع نمی‌شمارد و به قدر مقدور، نفرت و مخالفت خود را نه فقط در زمان حیات پادشاهان ستمگر، که پس از مرگ آنان نیز بروز می‌دهد. تجلی این تنفر از انتقال جنازه به قم، در حقیقت به تنفر روحانیت از ظلم و استبداد و ننگ وابستگی در خاندان پهلوی باز می‌گشت. همراهی تمام‌عیار مردم با روحانیت و مراجع و پرهیز از حضور چشمگیر در مراسم، نشان‌گر عمق راهبردی روحانیت شیعه و انزجار عمومی از پهلوی‌ها بود. در کنار نقش مدبرانه بزرگان حوزه قم، خصوصاً آیت‌الله العظمی بروجردی در ابراز این مخالفت تاریخی، نقش روحانیان جوان و انقلابی حوزه، خاصه فدائیان اسلام را نیز نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. در حقیقت مجاهدت‌ها و خط‌شکنی‌های آنان موجب شد که تبلیغات گسترده رژیم، ناکارآمد شود و ابزار لازم برای بایکوت کم‌هزینه مراسم توسط مراجع عظام قم فراهم گردد و علاوه بر آن، اندک روحانیان درباری نیز جرئت ابراز وجود نداشته باشند. امری که در برگزاری مراسم ختم رضاخان نیز امتداد یافت و موجب استیصال رژیم شد. صدا البته رژیم منحوس پهلوی، با تکیه بر عوامل و نفوذی‌های خود در قم، بعد از گذشت اندک زمانی از



واقعۀ، زمینه تفرقه افکنی بین روحانیان مبارز جوان و زعیم قم را فراهم آورد و با ذهنیت سازی از یک سو و فشار حداکثری از دیگر سو، سرانجام موجب پراکنده ساختن فدائیان از قم، به عنوان کانون اصلی خروش و خیزش و مبارزه گردید اما در سایه آرامش قبل از طوفان که به واسطه تدبیر زعیم قم فراهم شده بود، نیروهای پرورش یافتند که حدود دوازده سال بعد، به صفوف قیام قم به رهبری حضرت روح الله پیوستند و تا پای جان در راه مبارزه با رژیم منحوس پهلوی ایستادند و سرانجام به مقصد و مقصود الهی خود رسیدند.^۱

با گذشت هفتاد سال از واقعۀ انتقال جنازه رضاشاه به قم، تاکنون شواهد و مستندات مخالفت روحانیت قم با آن، به نحو جامع و تفصیلی، در یک مجموعه مجزا جمع نشده و مورد تحلیل قرار نگرفته است. این نوشتار، تلاشی است در این راه و امید است این قطعۀ مهم از تاریخ عبرت آموز ایران اسلامی، که مصداقی است از مبارزات سیاسی روحانیان با عملۀ استعمار و سران استبداد، بیش از گذشته مورد توجه ویژه اندیشه ورزان و تاریخ جوین ارجمند قرار گیرد.^۲

۱. عجیب آن که سران و پیروان احزاب و جریان های سیاسی مدعی، از چپ گرا تا ملی گرا، هیچ یک کارنامه قابل قبولی در این مقاطع تاریخی و در مواجهه با رژیم پهلوی ندارند؛ چه اینکه در ماجرای انتقال جنازه به ایران نیز، آنان در ابراز انزجار و تحریم مراسم، به جای آن که در کنار روحانیت و مردم قرار گیرند، به نفع رژیم پهلوی، از ماجرا کناره گرفتند!

آنان با این کارنامه سیاه و غیر قابل دفاع، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، زودتر از همه، خود را به سر سفره غنائیم رسانده، مدعی تصاحب انقلاب شدند! و هنگامی که با تدابیر و تیزبینی تاریخی امام مواجه شدند، ندای انحصار طلبی روحانیت سردادند تا بلکه به سودای قبضه مطلقه قدرت سیاسی، دست یابند. اما مردم، روحانیت و رهبری، هرگز اجازه سهم خواهی فرصت طلبان بد سابقه سیاسی را به هیچ جناح و جریان وابسته ای ندادند.

۲. اسناد مربوط به این واقعۀ نیز در نوشتاری مجزا به همین قلم تقدیم خوانندگان ارجمند خواهد شد.

ادیب هروی و اولین گزارش از جنایت رضاخان در مسجد گوهرشاد

گروه پژوهش بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

یکی از دقیق‌ترین و نزدیک‌ترین گزارش‌ها در مورد جنایت رضاخان در سرکوب قیام مردم مشهد در مسجد گوهرشاد حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام در تیر ۱۳۱۴ ش، گزارش مرحوم محمدحسن خراسانی مشهور به ادیب هروی،^۱ در باب هفتم کتاب *الحدیقه‌الرضویه* است. این کتاب، در سال ۱۳۲۷ ش، یعنی سیزده سال پس از حادثه در دورانی که هنوز پایه‌های دیکتاتوری محمد رضا پهلوی مستحکم نشده بود و کورسویی از آزادی در ایران وجود

۱. شیخ محمدحسن خراسانی مشهور به ادیب هروی فرزند ملا محمدتقی در سال ۱۲۶۳ ش، در مشهد چشم به جهان گشود. وی از ادبای مشهور و شعرای نامور به شمار می‌رفت. ادیب در سال ۱۳۴۷ ش در ۸۵ سالگی زندگی را بدرود گفت و در دارالسعاده حرم حضرت رضا علیه‌السلام در کنار قبر پدرش دفن گردید. می‌گویند: ادیب هروی اهمیت ویژه‌ای به تدوین تاریخ، به خصوص تاریخ معاصر می‌داد و خود وی نقش مؤثری در ضبط و ثبت رویدادهای عصر خود ایفا کرده است. ایشان در هر دو کتاب *گراںبهای تاریخ/انقلاب طوس والحدیقه‌الرضویه* مشاهدات خود و معاصرینش را در زمینه روزگار مشروطیت، واقعه به توپ بستن حرم مطهر توسط نیروهای روس، قیام گوهرشاد، وقایع شهریور ۱۳۲۰، اشغال خراسان توسط قوای روس و قیام صول‌السلطنه را با دقت و وسواس بسیار زیادی نوشته و به خاطر تاریخ سپرده است. او به لحاظ دارا بودن شم تاریخی و اهتمام به امور سیاسی، پای ادب را به قلمرو سیاست کشانده است و بیشتر رویدادهای سیاسی روزگار خود را به نظم درآورده است. (نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه به آدرس اینترنتی: <https://hawzah.net/fa/goharenab/View/53590>)